

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در روایت دوم که مکاتبه محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری است، بود. متن روایت به همراه اشکال مرحوم اصفهانی و همچنین اشکال خودمان بر مرحوم اصفهانی گذشت. مدعا این است که اگر دو خبر با یکدیگر تعارض کردند آیا از این روایت می‌توان قاعده کلی در مورد تخییر ظاهری را استفاده کرد یا خیر؟!

دیدگاه مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند، این روایت از محل کلام خارج است چون بین دو خبری که در این روایت مطرح شده نه نسبت تباین و نه عام و خاص من وجه است، بلکه نسبت عام و خاص مطلق است؛ به این بیان که در روایت اول به نحو مطلق و عام می‌فرماید از انتقل مصلی من حالة إلى حالة اخرى فعليه التكبير و در روایت دوم یکی از مصادیق آن کبرای کلی را خارج کرده و می‌گوید اگر بعد از سجده دوم بلند شد و تکبیر گفت و جلوس کرد و بعد خواست برای رکعت بعدی بلند شود لیس علیه التكبير.

مرحوم آقای خوئی در ادامه می‌فرمایند قاعده در عام و خاص مطلق تخصیص است (الاخذ بالخاص و حمل العام علی الخاص)، یعنی باید با روایت دوم روایت اول تخصیص بزنیم که نتیجه آن تکبیر فی جميع حالات الانتقال من حالة إلى حالة أخرى در نماز، الا در قیام بعد القعود است؛ ولی این‌که امام (علیه السلام) روی این مقتضا عمل نکردند را باید توجیه کنیم مثلاً بگوئیم چون تکبیر ذکر فی نفسه و همه جای نماز انسان می‌تواند ذکر بگوید به روایت اول عمل کند و اما اگر بخواهد به عنوان ذکر فی نفسه نباشد به روایت دوم عمل کند.

تفاوت کلام مرحوم اصفهانی و خوئی در این است که مرحوم اصفهانی گفتند موضوع روایتین متعارضتین در مستحبات و مبنی بر مسامحه و تخفیف است لذا اگر قاعده را اعمال نکردیم مشکلی وجود ندارد ولی تقریباً پذیرفتند که روایت تخییر در جایی که دو خبر معارضند و هر دو دلالت بر استحباب دارند صدق می‌کند. اما مرحوم خوئی می‌فرماید تکبیر ذکر فی نفسه لذا به این ملاک مصلی به عنوان یک ذکر مستقل - جزئیت - می‌تواند تکبیر بگوید کما این‌که هر جای نماز می‌تواند چنین کند. اما اگر تکبیر نگفت و به جای آن بحول الله و قوته و أقوم و أقعد گفت به مقتضای روایت دوم عمل کرده‌است؛ در نتیجه از روایت حتی تخییر برای خبرین متعارضین که مدلول استحبابی هم به نحو کلی دارند استفاده نمی‌شود.

نتیجه کلام مرحوم خوئی این است که امام (علیه السلام) در یک مورد خاص برای مطلق و مقید و عام و خاص حکم به تخییر کرده و قاعده را رعایت نکردند و از روایت تخییر فی جميع موارد التعارض را نمی‌توان استفاده کرد و باید به مورد روایت اکتفا

بررسی دیدگاه مرحوم خوئی

نسبت به کلام ایشان دو نکته وجود دارد:

نکته اول: ظاهر روایت اول - از انتقل من حالة إلى حالة أخرى یکبر بعنوان جزئية للصلاة - جزئیت تکبیر برای نماز است به این بیان که در نماز اجزای واجب و مستحب - مثل قنوت - داریم و تکبیرهایی که در حال انتقال من حالة إلى حالة أخرى گفته می‌شود هم از اجزای مستحبی نماز است.^[2] در حالی که مرحوم آقای خوئی می‌خواهند از این ظاهر صرف نظر کرده و بگویند امام (علیه السلام) می‌فرمایند تکبیر ذکر مطلق است و وقتی ذکر مطلق شد امام می‌فرماید بایهما أخذت.

نکته دوم: مرحوم آقای خوئی در صدر کلامشان گفتند این روایت از محل بحث خارج است چون بین روایت اول و دوم نسبت عام و خاص مطلق برقرار است و در نتیجه تعارض غیر مستقر است. فعلاً در مورد ارتباط این دو روایت باید مطالبی را بیان کنیم تا معلوم شود کلام ایشان صحیح است یا خیر و آیا کلام امام زمان در اینجا، ارتباطی به بحث دارد یا نه؟!

دیدگاه مرحوم امام

امام (رضوان الله تعالی علیه) ابتدا می‌فرماید کلام امام (علیه السلام) ربطی به محل بحث ندارد چون قرینه مهمی اینجا وجود دارد و آن این است که مسلم محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری از حکم واقعی مسئله سؤال کرده است لذا معنا ندارد که سائل از حکم واقعی سؤال کند اما امام حکم ظاهری را ذکر کند؛ ضمن این که شأن امام جواب از حکم ظاهری نیست.^[3]

در ادامه می‌فرماید اشکال دیگر این است که اگر روایت اولی با روایت ثانیه تعارض داشته باشد چطور امکان دارد اخذ به هر کدام ثواب داشته باشد چون ثواب در جایی است که تعارض نباشد. امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید روایت اول می‌گوید فی جميع الحالات از انتقل من حالة إلى حالة أخرى تکبیر بگوئید ولی روایت ثانیه می‌گوید اگر در حال قیام بعد القعود تکبیر نگفتید اشکالی ندارد.

به بیان دیگر ایشان نمی‌گویند تکبیر ذکر فی نفسه - روایت اول را حمل بر ذکر مطلق کنیم - تا اشکالی که به آقای خوئی وارد کردیم به ایشان هم وارد شود بلکه می‌گویند روایت اول می‌گوید تکبیر فی جميع الحالات جزئیت دارد و روایت ثانیه می‌گوید اگر این جزء را ترک کردی مانعی ندارد.

مرحوم امام در توضیح کلامشان می‌فرماید روی این قاعده که خدای تبارک و تعالی همان‌طور که می‌خواهد الزامیاتش اخذ بشود می‌خواهد ترخیصش هم اخذ شود در مانحن فیه باید بگوئیم هر چند روایت اول به نحو مطلق می‌گوید در قیام بعد القعود تکبیر استحباب دارد و روایت دوم می‌گوید تکبیر استحباب ندارد ولی تعبیر بهتر نسبت به روایت دوم وجود ترخیص است لذا وقتی امام می‌فرمایند بایهما أخذت کان ثواباً دلیلش این است که اخذ به روایت اول به جهت استحباب تکبیر علی کل حال مطلوب است که از قبیل الزامیات است و اخذ به روایت دوم به جهت عمل به رخصت مطلوب است لذا دیگر تعارضی وجود ندارد چون یک روایت عنوان عزائم - فرض کنید عزائم مستحبات را هم شامل شود - و یک روایت به عنوان ترخیص است.^[4]

مرحوم شهید صدر هم دو قرینه می‌آورد که بایهما أخذت، ترخیص واقعی است لذا از محل بحث خارج است. قرینه اول ظهور حال امام (علیه السلام) است یعنی وقتی امام حکمی را بیان می‌کند ظهور در حکم واقعی دارد. قرینه دوم اصالة التتابع بین الجواب و السؤال است به این بیان که وقتی سائل از حکم واقعی سؤال می‌کند مناسب نیست که امام با حکم ظاهری به او جواب بدهند.^[5] این دو قرینه با تفاوتی اندک، در کلام مرحوم امام نیز وجود داشت.

مرحوم شهید صدر در ادامه می‌فرماید اگر جمله «و كذلك التشهد الأول يجري هذا المجرى» جزء روایت دوم باشد این دو حدیث متعارض می‌شود و کما این‌که استاد ما مرحوم خوئی نیز پذیرفتند و گفتند تعارض غیر مستقر است؛ اما نه از جهت عام و خاص بودن بلکه این مطلب از باب مسئله حکومت است یعنی حدیث دوم ناظر و حاکم به حدیث اول است.

اما اگر این جمله مستقل باشد بین دو حدیث تعارضی وجود ندارد «و إذا كانت جملة مستقلة، و أن الحديث الثاني يتكفل حكم القيام من الجلوس بعد السجدة الثانية و أنه ليس على المصلي تكبير فيه، فلا تعارض بين الحديثين في مورد سؤال الراوي و هو الانتقال من التشهد إلى القيام لأن الحديث الثاني لا ينفي ذلك» سؤال راوی انتقال از تشهد به قیام است و حدیث دوم این را نفی نمی‌کند بلکه «و إنما ينفي لزوم التكبير في القيام بعد التشهد، فيكون هذا بنفسه قرينة على أن المراد هو الترخيص الواقعي».^[6]

اولاً قبلاً گفتیم این جمله جزء روایت دوم نیست چون امام زمان (علیه السلام) روایت را مطرح کردند و بعد اشاره می‌کنند به مورد سؤال حمیری و می‌فرماید تشهد اول هم از مصادیق روایت دوم است یعنی ظهور در این دارد که یک جمله مستقلة است.

ثانیاً عبارت ایشان خیلی واضح و روشن در مدعایشان نیست چون بیان روشنی برای این‌که چرا اگر این جمله حدیث ثانی باشد تعارض واقع می‌شود ندارند. حدیث دوم می‌گوید مطلق قیام بعد از القعود که قیام بعد القعود دو مصداق دارد الف- در رکعت اول از سجده دوم بلند می‌شود و بعد می‌خواهد بایستد و باید الله اکبر بگوید و بعد بایستد ب- بعد از تشهد اول می‌خواهد بایستد و به نظر ما از ارتباط یا عدم ارتباط آن با حدیث اول نمی‌توان وجود یا عدم تعارض اثبات کرد.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] □ «و مورد هذه الرواية خارج عن محل الكلام، فإن النسبة بين الخبرين اللذين دلت هذه الرواية على التخيير بينهما هي العموم المطلق، و مقتضى الجمع العرفي هو التخصيص و الحكم بعدم استحباب التكبير في مورد السؤال، فحكم الإمام (عليه السلام) بالتخيير إنما هو لكون المورد من الامور المستحبة، فلا بأس بالأخذ بكل من الخبرين، إذ مقتضى التخصيص و إن كان عدم استحباب التكبير، إلا أن الأخذ بالخبر و الاتيان بالتكبير أيضاً لا بأس به، لأن التكبير ذكر في نفسه. و بالجملة: لا بد من الاقتصار على مورد الرواية، إذ ليس في كلام الإمام (عليه السلام) إطلاق أو عموم يوجب التعدي عن موردها إلى غيره.» مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج 2، ص: 510.

[2] □ در علم اصول و در مقدمات که مقدمه را به داخلیه و خارجیه تقسیم می‌کنند، این بحث مطرح می‌شود که آیا مرکب واجب می‌تواند جزء مستحب داشته باشد یا خیر؟! مشهور قائل به جزئیت مستحب نسبت به واجب هستند ولی در مقابل گروهی می‌گفتند جزء مستحب فی الواجب لا للواجب، یعنی هر چند این جزء مستحب است ولی ظرف این مستحب آن واجب است.

[3] □ «و تقدّم أنه لا ارتباط لهذه الرواية بالمقام، فإن الظاهر في السؤال هو السؤال عن تكليفه الواقعي، و لا يناسبه الجواب بالحكم الظاهري، و ليس من شأن الإمام إلا الجواب عن الحكم الواقعي، لا الحكم الظاهري.» تنقيح الأصول، ج 4، ص: 525.

[4] □ «مضافاً إلى أنه مع فرض تعارض هذين الخبرين، فليس الأخذ بكل واحد منهما صواباً مطابقاً للواقع، كما يدلّ عليه

الجواب، فالظاهر أنَّه عليه السلام بصدد بيان الحكم الواقعي، وحيث إنَّ التكبير مندوب لا واجب، فالأخذ بالرواية الأولى صواب؛ لاستحباب التكبير على كلِّ حال، وكذلك الثاني، لأنَّ الله كما يُحبُّ أن يؤخذ بعزائمه يُحبُّ أن يؤخذ برُخصه، كما في الخبر، فهو حينئذٍ أيضاً صواب مطابق للواقع، فلا ارتباط للرواية بباب التعارض.» تنقيح الأصول، ج4، ص: 525.

[5] □ «ظهور كلام الإمام عليه السلام في الرخصة الواقعية لا التخيير الظاهري بين الحجتين، إما من جهة كونه ظاهر حال الإمام عليه السلام دائماً إذا كان متعرضاً لبيان حكم مسألة معينة، وإما من جهة ظهور سؤال الراوي في الاستفهام عن الحكم الواقعي للمسألة فيكون مقتضى أصالة التطابق بين السؤال والجواب أن النَّظر إلى الترخيص الواقعي أيضاً.» بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 344.

[6] □ «الثاني: إن جملة (و كذلك التشهد الأول يجري هذا المجرى) تارة: تفترض جزءاً من الحديث الثاني و أخرى: تفترض كلاماً مستقلاً يضيفه الإمام عليه السلام إلى الحديثين. فإذا كانت جزءاً من الحديث - و لو بقرينة أنه مورد لسؤال الراوي الذي قال عنه الإمام عليه السلام أن فيه حديثين - كان الحديثان متعارضين إلّا أنهما من التعارض غير المستقر الذي فيه جمع عرفي واضح، لا باعتبار أخصية الحديث الثاني من الحديث الأول فحسب بل باعتبار كونه ناظراً إلى مدلوله و هو ثبوت التكبير في الانتقال من حال إلى آخر، فيكون حاكماً عليه و عدم استحكام التعارض بين الحاكم و المحكوم أمر واضح عرفاً و مقطوع به فقهاً بحيث لا يحتمل أن يكون للشارع حكم على خلاف الجمع العرفي فيه فيكون هذا بنفسه قرينة على أن المقصود من التخيير الترخيص الواقعي. و إذا كانت جملة مستقلة، و أن الحديث الثاني يتكفل حكم القيام من الجلوس بعد السجدة الثانية و أنه ليس على المصلي تكبير فيه، فلا تعارض بين الحديثين في مورد سؤال الراوي و هو الانتقال من التشهد إلى القيام لأن الحديث الثاني لا ينفي ذلك و إنما ينفي لزوم التكبير في القيام بعد التشهد، فيكون هذا بنفسه قرينة على أن المراد هو الترخيص الواقعي.» بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 344 و 345.